

((۴ مرداد ماه پنجاه و نهمین سالروز درگذشت رضاشاه بزرگ))

باد کشتی زهم جد امیکرد
عاشقی بود اندر آن کشتی

ناخدایش ؛ خدا خدا می کرد
نام معشوق را صدا می کرد

روز ۲۶ جولای ۱۹۴۴ (۴ مرداد ماه ۱۳۲۳) سردار خود ساخته کشوری از آسیا که زندگی خود را از سربازی آغاز کرده و تابه پادشاهی رسانیده بود؛ و تاریخ کشورش را در شرایط مرگ و زندگی ورق زده بود؛ پس از ۱۶ سال سلطنت و سه سال زندگی در تبعید؛ در نقطه دوردستی از خاک آفریقا دیده از جهان فرو بست. ۲۳ سال پیش از او؛ سردار خود ساخته دیگری از اروپا؛ که او نیز زندگی خود را از سربازی آغاز کرده و تا پادشاهی رسانیده بود و او نیز تاریخ کشورش را در شرایط مرگ و زندگی ورق زده بود؛ پس از ۱۱ سال سلطنت و ۶ سال تبعید؛ در نقطه دوردست دیگری از آفریقا درگذشته بود. هر دو آنها با ناوی از ناوگان اعلیحضرت پادشاه انگلستان؛ به یک سرزمین انگلیسی فرستاده شده بودند؛ و هر دو آنها علیرغم شرایط نامساعد جسمانی خود تا بهنگام مرگ در تبعیدگاه خویش نگاه داشته بودند.

امروز این هر دو؛ ناپلئون بناپارت و رضاشاه بزرگ به تاریخ پیوسته اند. امپراطوری قدرتی هم که آنها را به تبعیدگاههای آفریقائی فرستاده بود؛ از گردونه خارج شده است. ولی داوری تاریخ بجای خود باقیمانده است. درباره زندگی رضاشاه بزرگ آنچه میباید نوشته شده باشد؛ نوشته شده است. گزارش تازه ای که بمناسبت سالروز درگذشت او میخوانید؛ شامل بخشی از مجموعه اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان است که پس از گذشت دوران سری بودن در دسترس عمومی گذاشته شده است.

از خاطرات ژنرال آیرونساید فرمانده نیروهای بریتانیا در ایران؛ از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۲۷ فوریه ۱۹۲۱. بعضی از این فرنگ رفته های ایرانی تصور میکنند؛ میشود ایران را مانند اروپا با دموکراسی اداره کرد بی آنکه متوجه باشند در کشوری که دارای ۹۹٪ بیسواد است؛ دموکراسی معنی ندارد. وضع امروز ایران از این حیث با کمی تفاوت مشابه وضع مصر در پیش از جنگ جهانی اول است. ما در آن موقع این صداهائی را که برای اصلاحات اجتماعی و دموکراسی و ناسیونالیسم برخاسته بود؛ خاموش کردیم. در ایران نیز مانند مصر تازمانیکه فساد وجود دارد، میتوان خوب عمل کرد. باید باین اصلاح طلبان فهمانید که چارچوب سنتی قدرت در جامعه ایرانی؛ چهار رکن دارد. روحانیون؛ ملاکین؛ اشراف و تجار بزرگ هستند و میباید این چارچوب حفظ شود.

از گزارش محرمانه سرپرسی لورن سفیر انگلستان در تهران؛ به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان (۲۱ ماه می ۱۹۲۳؛ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۲) رضاخان اکنون وزیر جنگ و فرمانده کل قواست ولی عملاً مرد نیرومند کابینه است و هیچکاری بدون موافقت او انجام نمیگیرد؛ عقیده شخصی من اینست که وی دیر یازود با اقدام برای سرکوبی شیخ خزعل؛ مرد مورد حمایت ما؛ ما را بر سردوراهی تصمیم قرار خواهد داد یعنی یا باید جلوقدرت او را بگیریم و یا که لازمه اش تقویت خزعل و اشغال جنوب ایران است. یا اینکه از سیاست مورد نظر او که ایجاد وحدت سیاسی و نظامی ایران است؛ پشتیبانی کنیم. به عقیده من اگر ما حامی سیاست او باشیم؛ البته بشرطی که وی بمنافع حقه ما در خوزستان و مناطق نفت خیز تجاوز نکند؛ در آن صورت هم نفوذ سیاسی خود را در ایران تحکیم کرده ایم و هم در

منافعی که ناشی از استقرار نظم و امنیت در ایران است؛ سهیم شده ایم. اما اگر قدرت خود را در شکست این سیاست بکارگیریم؛ در آن صورت تنها فرصتی را که تاریخ برای ما فراهم آورده است؛ تالیرائی منظم و با ثبات در جوار مرزهای هندوستان داشته باشیم؛ از دست خواهیم داد و ناچار از قبول مسئولیتهائی خواهیم شد که تازه به علت خلاصی از آنها توانسته ایم؛ نفس راحتی بکشیم. تا آنجا که به خود من مربوط میشود؛ من طرفدار شق اول یعنی تقویت و حمایت از سیاست کنونی رضاخان برای ایجاد وحدت نظامی و سیاسی در ایران هستم.

قسمتی از یاد داشت دولت انگلستان به دولت ایران؛ توسط سفارت بریتانیا در تهران ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴ برابر با ۲۳ آبان ۱۳۰۳؛ دولت بریتانیا تذکر این نکته را ضروری میداند که حمله قشون ایران به قوای شیخ خزعل؛ مغایر منافع انگلستان است. و با توجه باینکه دولت انگلستان در نوامبر سال ۱۹۱۴ تعهد کرده است از جان و مال شیخ خزعل و اتباع او حمایت کند؛ از اینرو در صورت ادامه عملیات نظامی دولت؛ بریتانیای کبیر ناگزیر خواهد بود که برای دفاع از جان و مال شیخ خزعل و اتباع او هرگونه اقدام لازم را بعمل آورد.

از خاطرات سیدحسن تقی زاده: رضاشاه از انگلیسی ها متنفر بود و همه بدبختیهای کشورش را از انگلستان میدانست. حتی به ولیعهدش هم از این بابت که فکرمیکرد؛ شخصی بنام ارنست پرون دوست سوئسی او؛ جاسوس انگلیسیها در دربار ایران است؛ ظنین بود.

از گزارش سر رید ربولارد سفیر انگلستان در ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰؛ اعتقاد عمومی مبنی بر اینکه ما باعث تبعید رضاشاه شدیم؛ شایعه بی اساسی بیشترین است؛ زیرا متفقین اصولاً مایل نبودند در این باره مسئولیتی بعهده بگیرند. لازم به تذکر است که انگلیسیها هیچ مداخله ای در روی کار آوردن رضاشاه نیز نداشتند و اصولاً وقوع کودتای ۱۹۲۱ برای دولت انگلستان و سفارت این کشور در تهران مایه حیرت شده بود.

۱۹۴۳ میلادی برابر با ۱۳۲۳ خورشیدی؛ این گزارش ۹ ماه پیش از درگذشت رضا شاه تنظیم شده است. در تاریخی که پادشاه سابق ایران وارد ژوهانسبورگ شده اند؛ عوارض حمله قلبی از آن نوع که هنگام اقامت در جزیره موریس برای ایشان پیش آمد؛ تکرار نشده است. اما مشارالیه پیش از ورود به ژوهانسبورگ در شهر داربن بوسیله دکتر مورد معاینه پزشکی قرار گرفت و معلوم شد که عوارض انفکتوس قلبی در او باقیمانده است. فراموش نکنیم که این مرد زندگی طوفانی و پرمهراتی را در پشت سر گذاشته و آثار و علائم شکستگی در سرتا پایش هویدا است. و بر این مبنا هر لحظه حمله قلبی تازه ای میتواند به زندگانش خاتمه دهد. بخصوص که در این اواخر بیش از اندازه سیگار میکشد. اگر شاه سابق ایران بطور ناگهانی فوت کند؛ مسائل متعددی خواه ناخواه پیش خواهد آمد که مهمترین آنها تکلیف جسدایشان و هزینه آنست. او در ژوهانسبورگ نزدیک به یکصد هزار لیره اندوخته دارد و هر چند ماه یکبار نیز پانزده هزار لیره از تهران باین حساب حواله میشود. هزینه زندگی او و خانواده اش در ژوهانسبورگ ماهانه ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ لیره است و هیچ قرینه ای در دست نیست که وی غیر از همین موجودی که در بانک بارکلیز دارد؛ حسابجاری و یا موجودی دیگری در بانکی دیگر داشته باشد.

و سر انجام آنکه سرآنتونی پارسونز آخرین سفیر کبیر انگلستان در ایران در کتاب غرور و سقوط خود میگوید از دیدگاه تاریخ؛ انقلاب واقعی ایران آن بود که بدست رضاشاه آغاز شد و بدست محمد رضاشاه ادامه یافت آنچه که در سال ۱۹۷۸ در ایران انجام گرفت یک ضد

انقلاب بیش نبود؛ باهدف باز گرداندن آن ساختار قرون وسطائی که ۶۰ سال پیش از آن رضا شاه با آن بمبارزه برخاسته بود.

رضا شاه مردی بود؛ بیش طلب؛ عجول درنوسازی ایران؛ میخواست درحیات خودش و در زمان خودش به رویاهایش برسد. سربازی بود با خصلت سربازی و با خون سربازی. زندگی شخصی اش ساده بود. نه سواد و تحصیلات نصرت الدوله؛ نه فضیلت مستوفی الممالک؛ نه بیان و خوش برخورداری تیمورتاش؛ نه شخصیت سیاسی ومعلومات مشیرالدوله و نه متانت و تشخص مؤتمن الملک؛ نه هیچکدام اینها را نداشت. اما عاشق تر از همه آنها به ایران و به آنچه که میخواست. استاد دکتر عزت اله همایونفر میگوید: آنچه او را و هر موفقی را به حرکت رویاروی میآورد و مایه توفیقش میشود خواستن تا سرحد عشق و نه درحدود عقل و حساب. لذا برمسند شاهی می نشیند و کارهایی میکند و ایرانی میسازد؛ که هرچه پس از او ساخته شود؛ پایه آن؛ شفته و آهک آن؛ از اوست و هرچه خراب میشود به دست دشمنان اوست؛ که دشمن ایران هستند. اوست که برای اولین بار ارتشی نوین درست میکند؛ وحدت به مملکت می بخشد. حق تحصیل و ترقی را؛ حق همه طبقات میداند. و اوست که چنانکه گفتم پایه نوسازی و ایرانی نو را میریزد. باتمام این احوال نباید فراموش کنیم که او هم انسانی است مانند همه انسانها؛ که گندم میخورند. او بشری است استثنائی با صفات و خصوصیات استثنائی؛ آنچه که دشمنان او میگویند. کلام دشمن است؛ نه قضاوت تاریخ درباره او.

روانش شاد باد

بخشی از نوشته استاد شفا در مجله ایرانشهر